

تلاقی سه دانش سیاسی اسلامی و تحول نظریه ولایت فقیه

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۲/۱۵

تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۶/۶

محسن مهاجرنیا *



تلاقی سه دانش سیاسی اسلامی و تحول نظریه ولایت فقیه

محوریت نظریه «ولایت فقیه» در انقلاب اسلامی، این موضوع را در منظر اندیشه‌ورزی پژوهشگران مختلف قرار داده است. بسیاری از متفکران معاصر و غیرمسلمان با رویکردهای برون‌دینی به دنبال فهم موضوع برآمده‌اند و تبیین‌های اندیشمندان اسلامی هم عمدتاً بر پایه فقه سیاسی است؛ در حالی که به شهادت تاریخ اندیشه سیاسی، ولایت فقیه موضوع مطالعه و دغدغه بسیاری از متکلمان و فیلسوفان شیعی هم بوده است. فقیهان بزرگ گذشته ابتدا با تبیین جایگاه اعتقادی و کلامی ولایت فقیه به سراغ تبیین‌های اجتهادی موضوع برآمده‌اند. آنها با اثبات مشروعیت الهی آن به مثابه «فعل الله» که از قبل امامان معصوم علیهم‌السلام بیان شده بود، به سراغ حکم تکلیفی و فقهی آن رفته‌اند. فلسفه سیاسی فارابی نمی‌توانست در خصوص جایگاه رئیس سنت در استمرار مدینه فاضله نبوی و علوی بی‌طرف بماند. تلاقی استکمالی سه دانش بر موضوع واحد، رویکرد بدیعی است که نوشتار حاضر مدعی آن است.

کلیدواژه‌ها: ولایت فقیه، فقه سیاسی، فلسفه سیاسی، کلام سیاسی، دانش سیاسی.

۱. مقدمه

مطالعه تاریخی در باب موضوع «ولایت فقیه» نشان می‌دهد این اصطلاح افزون بر دانش فقه سیاسی، در دو دانش کلام سیاسی و فلسفه سیاسی نیز تبیین گردیده است. شرایط پیچیده سیاسی در صدر غیبت امام عصر علیه السلام و در دوره انتقال ولایت از معصوم علیه السلام به ولایت نایبان وی، عالمان شیعی را واداشت تا ضرورت موضوع را از منظرهای فلسفی، کلامی و فقهی تبیین و مسئولیت آن را بر دوش فقه سیاسی واگذار کنند. به تدریج نقش دو دانش فلسفه سیاسی و کلام سیاسی در تبیین ولایت فقیه به فراموشی سپرده شد و در دوره معاصر، این موضوع صرفاً بر عهده فقیهان دیده شد. در این نوشتار ضمن تأکید بر رویکردهای سه دانش فرایند بازسازی آن مورد توجه قرار گرفت. نگارنده کوشیده است رهیافت سه حوزه دانشی را در تلاقی بر این موضوع مهم که در مرکز اندیشه انقلاب اسلامی قرار دارد، ارائه کند.



۲. رهیافت کلام سیاسی به ولایت فقیه

الف) هویت معرفتی کلام سیاسی

دانش کلام سیاسی یکی از زیرشاخه‌های معرفتی کلام اسلامی است که درباره اراده، فعل و جعل الهی در حیات سیاسی بحث می‌کند. این دانش از آغاز بر محور بحران خلافت و امامت در جامعه اسلامی شکل گرفت. در مکتب اهل بیت علیهم السلام تمرکز کلام سیاسی به صورت سنتی بر تبیین جایگاه و مشروعیت الهی امامان دوازده‌گانه بود و در عصر غیبت امام زمان علیه السلام بر موضوع «نیابت» و جانشینی از آن حضرت تمرکز دارد. در دوران حضور ائمه علیهم السلام منازعات سیاسی بر سر اینکه چه کسی باید رهبری جامعه اسلامی را برعهده بگیرد، سبب تشدید اختلافات شد و در سایه اختلاف نظرها، مکاتب اعتقادی و نحله‌های سیاسی شکل گرفت. بخش بزرگی از مسلمانان با مشاهده شرایط پیش آمده، رویه جاری انتخاب چهار خلیفه نخست را به عنوان هنجار مقبول پذیرفتند. شیعه نه به شیوه انتخاب، بلکه به افراد منتخب منتقد بود و بر این باور بود که رهبری سیاسی امت، امری الهی است و مشروعیت آن نمی‌تواند صرفاً بر پایه مقبولیت مردمی و با اتکا بر خرد انسانی حاصل شود. استمرار مجادلات کلامی در جامعه اسلامی، در قرن چهارم و با ظهور پدیده غیبت امام دوازدهم علیه السلام، کلام سیاسی شیعه را وارد مرحله جدیدی کرد.

در شرایط جدید، عالمان شیعی، بن‌مایه‌های اعتقادی و معرفتی خویش را در قبال گفتمان‌های رقیب برجسته ساختند. آنها در حمایت از دین و آموزه‌های مکتب

اهل بیت علیهم السلام با منطق اثباتی به تبیین دین و آموزه‌های دینی اهتمام ورزیدند و با استدلال عقلی و نقلی از آن دفاع کردند. روش‌های تبیینی و دفاعی آنها در قالب دانش «اعتقادات» بازسازی شد و با عنوان «علم کلام»؛ «علم التوحید»؛ «علم الذات والصفات»؛ «علم اصول الدین»؛ «علم العقاید»؛ و «الفقه الاکبر» مشهور گردید. به همین دلیل، کلام را علمی می‌دانند که درباره اصول دین اسلام بحث و بر حقانیت آنها استدلال می‌کند و از آنها دفاع می‌نماید.

مکتب کلامی شیعه به دلیل جایگاه گفتمانی خود، از ابتدا صبغه سیاسی خود را در رقابت با مکاتب دیگر - که نوعاً با قدرت سیاسی حاکم همراه بودند - حفظ کرد و موضوع امامت و رهبری سیاسی جامعه اسلامی برای متکلمان شیعی، همواره مقوله‌ای واقعی، هویتی و انضمامی بوده، بر ذهن و رفتار سیاسی ایشان حاکم بود. به همین دلیل کلام سیاسی شیعه، حوزه مطالعاتی مستقلی نبود؛ بلکه همه کلام شیعه، سیاسی بود. البته در دوره اخیر، به دلایل گسترش موضوعات بین‌رشته‌ای در حوزه سیاست، رویکرد مستقل‌سازی «کلام سیاسی» مطرح شد تا آرا و اندیشه‌های اعتقادی مسلمانان در باب سیاست و زندگی اجتماعی به صورت تخصصی بازسازی شود.

خصلت بین‌رشته‌ای کلام سیاسی، آن را در هر دو حوزه «علم کلام» و «علم سیاست» مطرح ساخته است. بر اساس هر دو رویکرد، نقش ربوبی «خداوند و وحی و آموزه‌های وحیانی و باورهای ایمانی» در هدایت، تربیت، تدبیر و رهبری در مناسبات اجتماعی مدنظر است. بنابراین، اگر موضوع سیاست «قدرت» به معنای عام است، موضوع کلام سیاسی «قدرت مقید به نقش الهی» است. در دانش سیاست، مهم‌ترین ویژگی قدرت سیاسی، برخورداری از توانایی اثرگذاری بر رفتار دیگران است. حقیقت آن است که مهم‌ترین عنصر اثرگذاری و برترین سازوکار اعمال قدرت، در پدیده‌های «دولت»، «حکومت» و «نظم سیاسی» قابل تحقق است؛ به همین دلیل در همه رویکردها و مکاتب سیاسی، ارائه الگوی «دولت» در اولویت قرار گرفته است و همین تصور به وجود آمده که موضوع سیاست «دولت یا حکومت» است.

در کلام سیاسی نیز همین انتظار وجود دارد که بدانیم در ربوبیت الهی، برای اداره زندگی سیاسی بشر چه نوع نظم سیاسی، دولت، حکومت و قدرتی طراحی و مشروع شده است. اهتمام شیعه به مسئله امامت و رهبری جامعه اسلامی و اتخاذ آن به عنوان اصلی اعتقادی، صبغه سیاسی دانش کلام را برجسته ساخته است. متکلمان بر اساس مبانی





عقلی و نقلی خود، به انتقال رهبری سیاسی از امام معصوم علیه السلام به «فقیه جامع الشرایط» معتقد بودند.

ب) رویکرد کلام سیاسی به ولایت فقیه

عالمان آغاز عصر غیبت در آثار خود با نگاه متکلمانه، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را متولی دین و دنیای مردم دانسته‌اند و بعد از وی امامت را از اصول مکتب تشیع برشمرده، جایگاه آن را با نص و انتصاب به نیابت از پیامبر تلقی (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق: ۳۰-۳۳) و امامت را به ریاست عامه در دین و دنیا تعریف کرده‌اند: «الامام هو الانسان الذی له رئاسه عامه فی امور الدین و الدنیا نیابة عن النبی» (همو، ۱۴۱۴ق: ۳۹).

امامان معصوم علیهم السلام در دوره حضور خود، مرجعیت علمی و سیاسی جامعه را بر عهده داشتند. در دوره غیبت صغرای امام دوازدهم علیه السلام نایبان خاص با نصب خاص آن حضرت در قالب وکلای چهارگانه، از طرف او با مردم در ارتباط بودند. در دوره غیبت کبرا با ارشادات و اشاراتی که در روایات ائمه علیهم السلام وجود داشت و بر اساس نصوص دینی و ضرورت عقلی استمرار دین و هدایت، اعتقاد به جانشینی در چارچوب «نیابت عام» از طرف حضرت حجت علیه السلام در میان متکلمان شیعه مطرح گردید (بهریزی لک، ۱۳۷۸: ۱۲۳-۱۷۸). مع الوصف برخی از فقیهان به‌رغم اعتقاد کلامی فوق، به دلیل تمرکز بر منابع نقلی و با ملاحظه نارسایی‌های موجود در روایات، دچار ابهام‌هایی در باب نیابت سیاسی بودند و پیوسته این پرسش در ذهن آنها وجود داشت که: با عدم دسترسی به معصوم، مرجعیت سیاسی جامعه چه سرنوشتی پیدا می‌کند؟ آیا رهبری در عصر غیبت، تعطیل‌پذیر است و کلیه شئون و اختیارات آن در این دوران متوقف می‌شود یا شیعیان همانند سایر مسلمانان باید در برابر هر دولتی که قدرت را به دست گرفت، تسلیم باشند و همه اختیارات رهبری را متعلق به آنها بدانند و یا اشخاص خاص عهده‌دار مسئولیت‌های اجتماعی شوند و بدون تعطیل و توقف، به نیازهای جامعه رسیدگی کنند؟ (امام خمینی: ۱۳۷۵).

فرضیه اول و دوم، یعنی تعطیلی حکومت و نظم سیاسی، در میان متفکران و اندیشمندان مذهب، بدون طرفدار قابل توجه است و مشروع دانستن کلیه حکومت‌ها در عصر غیبت هم هیچ قایلی ندارد (همو، ۱۳۷۸، ۱۹: ۱۹۷). بنابراین، عالمان شیعه، از یک سو بر ضرورت نظم سیاسی مشروع تأکید دارند و از سوی دیگر، بر نامشروع بودن نظم سلطانی جائزانه و کناره‌گیری از حکام جور و عدم همکاری با آنها تصریح کرده‌اند. بدون تردید این دو نکته از مسلمات مکتب سیاسی شیعه به شمار می‌آید و مورد توافق

رویکردهای کلامی و فقهی است.

اما در پاسخ به فرضیه سوم، نظم سیاسی نیابتی، یگانه مبنای مورد تسالم در این زمینه است. در ادبیات فقهی به این نیابت با عبارت‌هایی که از سنخ گزاره‌های کلام سیاسی و بیانگر اعتقاد به «مشروعیت الهی» آنهاست، تصریح شده است؛ مانند «المأذون من جهة صاحب الامر» (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق: ۸۱۰-۸۱۲)، «الولاية في جميع ما لنيابة فيه مدخل» (محقق کرکی، ۱۴۰۹ق، ۱: ۱۴۲)، «ان يتولوا ما تولاه السلطان» (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق: ۶۷۵)، «من اليه الحكم بحق النيابة»، «من له الولاية على شؤون العامة»، «المنصوب للمصالح العامة» (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۱: ۴۲۷)، «انهم نواب الامام عليه السلام» (حلی، بی‌تا، ۵: ۴۱)، «النائب عن ولي الامر عليه السلام» (ابن ادریس، ۱۴۱۴ق، ۳: ۵۳۸-۵۳۹)، «الائمة قد فوضوا النظر فيه الى فقهاء شيعتهم» (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق: ۸۱۰-۸۱۲)، «المنصوب من قبل الامام عليه السلام»، «الولاية من قبلهم»، «المتصرف بامرهم» (همان)، «النيابة المجعولة».

این عبارات همه بیانگر آن است که در عصر غیبت، الگوی نیابت در قالب «ولایت فقها»، به مثابه پیش‌فرض قطعی و الگوی مقبول در جامعه اسلامی، مورد توافق همه عالمان دینی بوده است. گزاره‌های فوق نشان‌دهنده آن است که فقیهان، اصل اعتقاد به نیابت فقیه را به مثابه موضوعی اعتقادی و کلامی، مسلم فرض کرده‌اند و سپس به تبیین وظایف و مسئولیت‌های فقیه و تکالیف مردم در قبال آنها اهتمام ورزیده‌اند. این باور قطعی به نیابت فقیه تا آنجاست که متکلم و فقیه معاصر بر این باور است که حتی اگر هیچ روایت فقهی‌ای هم در کار نباشد، به لحاظ اعتقادی و عقلی «هر کس عقاید و احکام اسلام را، حتی اجمالاً دریافته باشد، چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور آورد، همانند امامت، بی‌درنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد دانست» (امام خمینی، ۱۳۷۵: ۳).

نکته مهم در اینجا آن است که رویکرد سیاسی متکلمان، در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام در انحصار دانش مستقلی نبوده است و همه متفکران شیعه به تناسب در دانش‌های نقلی و عقلی به این رویکرد دین‌شناسانه اشاره دارند. فلسفه سیاسی که در آغاز عمدتاً در انحصار اندیشمندان شیعی بود، اعتقادات سیاسی را در باب امامت و نیابت در عصر غیبت امام عصر علیه‌السلام به طور گسترده مطرح کرده است؛ موضوعاتی نظیر نقش دین و توحید در ساخت قدرت و جامعه و مدینه فاضله، رفتار مؤمنان، رسالت، امامت، مشروعیت حکومت نبوی و علوی، و دولت جهانی مهدویت. این سنخ موضوعات افزون بر منابع کلام سیاسی شیعه،





در منابع فلسفه سیاسی هم قابل دسترسی است (مهاجرنیا، ۱۳۸۰: ب: ۳۹-۴۳)؛ همان‌طور که در «دانش فقه» که بر مبانی و مفروضات متکلمان و حجیت‌های برساخته اعتقادی مبتنی است، از گذشته‌های دور فقیهان بر این باور بودند که فقه، علم به احکام شرعی و فرعی‌ای است که در بالادست آن، علم به اصول عقاید اسلامی و ضروریات دین قرار دارد و به همین دلیل، این دو دانش را با عنوان «فقه اکبر» و «فقه اصغر» می‌شناختند. البته متکلمان توانستند در محدوده دانش کلام، مرزهای اعتقادی و کلامی را جدا کنند و در آثار مستقل ارائه دهند؛ اما فقیهان هیچ‌گاه بی‌نیاز از اشاره به حجیت‌های اعتقادی و مبانی کلامی نبوده‌اند. بنابراین، بسیاری از مباحث کلامی سیاسی را در پشت احکام فقهی و دلالت‌های التزامی مسائل فقه سیاسی می‌توان به دست آورد. مقوله ولایت فقیه از موضوعاتی است که از سنخ اعتقادات کلامی است که مشروعیت و حجیت آن به فعل معصوم و فعل الله می‌رسد. مع الوصف، به دلیل محوریت و کارگزاری فقیه و وظایف گسترده اجرایی در حوزه تکلیف شرعی، تبیین آن به دانش فقه واگذار شده است (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۱۴۱-۱۴۳).

در ادامه افزون بر رویکردهای کلام سیاسی به مسئله «ولایت فقیه»، رویکرد دو دانش «فلسفه سیاسی شیعه» و «فقه سیاسی شیعه» را به‌اختصار تبیین و ارائه می‌کنیم.

۳. رهیافت فلسفه سیاسی به ولایت فقیه

الف) هویت معرفتی فلسفه سیاسی

فلسفه سیاسی (هیئت وصفی) یا فلسفه سیاست (هیئت اضافی) در تعریف پسینی - به تعبیر برخی از فیلسوفان سیاسی (کوئینتن، ۱۳۷۱: ۱۱) - عبارت از آن چیزی است که موضوع مشترک یک سلسله کتاب‌های مشهور مانند جمهور افلاطون، سیاست ارسطو و آراء/اهل المدینه الفاضله فارابی است، و در تعریف پیشینی، دانشی است که از چرایی و چگونگی زندگی انسان‌ها در جامعه سیاسی بحث می‌کند و به دنبال شناسایی «بهترین نوع زندگی اجتماعی»، «بهترین رژیم سیاسی» و «بهترین تعامل اجتماعی» است. به سخنی دیگر، آن‌گاه که متفکر بر اساس پیش‌فرض‌های خود، از جامعه و زندگی سیاسی انسان‌ها بحث می‌کند و به چیستی و چرایی‌های آن می‌پردازد، درباره بایستگی‌ها، شایستگی‌ها و کاستی‌های آن می‌اندیشد و از ضرورت قدرت، دولت و حکومت، نظم مطلوب و سیاست مطلوب می‌گوید و در مناسبات پیچیده در روابط اجتماعی به اهمیت و کارویژه‌های دین و اخلاق می‌اندیشد و از عمیق‌ترین لایه‌ها و شالوده‌های دولت و توجیه اخلاقی آن گفت‌وگو

می‌کند و در مقوله شهریاری و شهروندی، به رابطه الزام و اطاعت می‌رسد و در آیین سعادت، خوشبختی، کمال، فضیلت و خیرات و چگونگی دستیابی به آنها تأمل می‌کند و بر مبنای مطلوبیت‌هایی که برای انسان و جامعه انسانی دارد، نسخه مطلوب و متناسب خویش را برای جوامع انسانی و جامعه خود تجویز می‌نماید، در چارچوب فلسفه سیاسی می‌اندیشد. به همین دلیل، فلسفه سیاسی را مجموعه‌ای از تأملات عقلانی درباره زندگی سیاسی دانسته‌اند (مهاجرنیا، ۱۳۹۴: ۶۱).

ب) رویکرد فلسفه سیاسی به ولایت فقیه

حکیم شیعی، ابونصر فارابی در چارچوب فلسفه سیاسی خویش، بر این باور است که با دانش اعتقادات و کلام، متفکر می‌تواند به اثبات آرا (اندیشه‌ها) و افعال (رفتارها) پی که واضح شریعت اسلام به آنها تصریح کرده است، مبادرت ورزد و دیدگاه‌های مخالف آرا و افعال فوق را نقد و ابطال نماید (فارابی، ۱۳۴۸: ۲۴). او با همین رویکرد به تبیین نظام سیاسی اسلام در قالب سه الگوی سیاسی، یعنی «نظم رئیس اول یا نظم سیاسی نبوی»، «نظم رئیس مماثل یا نظم سیاسی امامت» و «نظم سیاسی رئیس سنت یا ولایت فقیه» می‌پردازد. فارابی بعد از تبیین نظم سیاسی نبوی که در رأس آن رسول الله ﷺ در مقام رئیس اول قرار دارد (همو، ۱۹۹۱، ص ۱۲۵)، از منظر فلسفه سیاسی شیعی به تبیین رهبری مماثل، یعنی امامت می‌پردازد. او معتقد است رهبری مماثل در شرایط، اوصاف، وظایف، کارویژه‌های سیاسی، خاستگاه دینی و مشروعیت الهی همانند رئیس اول است (همو، ۱۹۶۹: ۴۹). نظم سیاسی مطلوب فارابی هنگامی است که رهبری جامعه در دست رئیس اول یا رئیس مماثل باشد و در صورت فقدان آن دو، ضرورت ادامه حیات اجتماعی و حفظ آیین و شریعت رئیس اول اقتضا می‌کند نظام سیاسی بدون رهبری رها نشود و چون هر کسی هم نمی‌تواند این مسئولیت را به عهده بگیرد: «رئیس المدینه الفاضله لیس یمكن ان یکون ای انسان اتفق» (همو، ۱۹۹۱: ۱۲۲)؛ بلکه شرایط لازم را باید دارا باشد، معلم ثانی با جامع‌نگری و واقع‌بینی مبتنی بر تفکر شیعی خود، رئیس سنت و ولایت فقیه را مطرح می‌کند. او تصریح می‌کند که چنانچه بعد از ائمه ابرار علیهم‌السلام، یعنی کسانی که رهبران حقیقی هستند، جانشین مماثلی نباشد، همه سنت‌های رئیس اول بدون کم و کاست و تغییری حفظ می‌شود و در اختیار رهبری غیرمماثل (فقیه) قرار می‌گیرد تا به آنها عمل کند و در اموری که تکلیف آن از سوی رئیس اول مشخص نشده، به اصول مقدره رئیس اول مراجعه نماید و از طریق آن، احکام امور مستحدثه و غیرمصرحه را استنباط کند. به همین دلیل، رئیس سنت نیازمند صناعت فقه است تا بتواند به وسیله آن به استخراج و استنباط





همه امور و احکام وضع نشده از سوی واضح شریعت پردازد و با توجه به اغراض او، در میان امتی که شریعت برای آنها وضع شده است، اهتمام ورزد و کسی که متولی «ریاست سنت» است، لزوماً باید فقیه باشد (همو، ۱۹۶۹م: ۵۰). فارابی در تعریف «ولایت فقیه» می‌نویسد:

نوعی از رهبری است که در زمان فقدان رئیس اول و رئیس مماثل، رهبری جامعه را به عهده می‌گیرد و سیره و سنت و شریعت گذشته را تثبیت و تحکیم می‌نماید و بر اساس آن نیازهای زمان خویش را استنباط و جامعه را به سوی سعادت هدایت و ارشاد می‌کند (همو، ۱۹۶۴م: ۸۱).

معلم ثانی کارکردها و وظایف ولایت فقیه را در چارچوب شش شرط اساسی و شانزده ویژگی برای «ولی فقیه» مطرح کرده است که در ادامه به آنها اشاره خواهیم کرد. گفتنی است فارابی، شرایط ولی فقیه را در ادامه شرایط پیامبر اسلام ﷺ و امامان معصومین در مقام رؤسای اول و مماثل مطرح کرده است. برخورداری رئیس اول و مماثل از اوصافی چون حکمت و عصمت و دریافت وحی، افزون بر ضرورت عقلی، با پشتوانه اعتقادی همراه است و استمرار ریاست فاضله آنها در قالب «رئیس سنت»، همین ضرورت عقلی و اعتقادی را دربردارد.

شرایط رئیس سنت (ولی فقیه)

(۱) شرط حکمت: این شرط در رهبری پیامبر ﷺ و امام معصومین ضروری است؛ اما در رئیس سنت (ولایت فقیه) به دلیل عدم ارتباط با عقل فعال و فیض وحیانی، به طور مسلم او حکیم به این معنا نیست، ولی از حکمت به معنای فلسفه، یعنی کمال قوه ناطقه می‌تواند برخوردار باشد؛ مع الوصف، این شرط برای ولایت فقیه شرط ترجیحی است. او تصریح می‌کند: «و اما التابعة لها التي رئاستها سنّية فليس تحتاج الى الفلسفة بالطبع» (همو، ۱۹۶۹م: ۶۰)؛ یعنی ریاست تابعه رئیس اول که ریاستش بر اساس سنت است، بالطبع به فلسفه نیازی ندارد (مهاجرنیا، ۱۳۸۰ الف: ۲۴۱).

(۲) شرط فقاهاًت: رئیس سنت به دلیل عدم ارتباط با وحی، جزء «واضعان نوامیس» نیست و نمی‌تواند واضح شریعت باشد. او صرفاً استمراردهنده رسالت رئیس اول و رئیس مماثل بوده، موظف است شریعت و ریاستی را که به او واگذار شده، بدون کم و کاست و تغییر حفظ کند: «لا یخالف و لا یغیر بل یتقی کل ما قدره المتقدم علی حاله» (فارابی، ۱۹۶۹م: ۶۰). اما چون مقتضیات زمان و مکان و مصالح امت در هر عصری متفاوت است،

وظیفه رئیس سنت است که از طریق اصول و قواعد کلی شریعت، به استخراج و استنباط احکام و قوانین مورد نیاز جامعه بپردازد: «ینظر الی کل ما یحتاج الی تقدیر ممالم یصرح به من تقدم فیستنبط و یتخرج عن الاشیاء الی صرح الاول بتقدیرها» (همان: ۵۰). حکیم فارابی از منظر فلسفه سیاسی و کلام سیاسی معتقد است فقیه حاکم باید واجد هشت شرط باشد (همان: ۱-۵۰): شناخت شریعت، شناخت مقتضیات زمان وضع شریعت، شناخت ناسخ و منسوخ در شریعت، آشنایی با لغت و زبان رئیس اول، آشنایی با عادات زمان رئیس اول، آشنایی با استعمالات و استعارات زمان رئیس اول، شناخت مشهورات زمان خطاب و آشنایی با روایت و درایت.

(۳) شرط دین‌شناسی: «فقیه جامع‌الشرایط» حق جعل و وضع قانون و شریعت را ندارد و در واقع همه رهاورد او، منقولاتی است که مستند به دین و شریعت است (همو، ۱۹۹۰م: ۱۳۳) و اصولاً دانش فقه بر مبانی و پیش‌فرض‌های مسلم اعتقادی (همو، ۱۳۴۸: ۷۱-۷۲) و دین‌شناختی استوار است (همو، ۱۹۹۰م: ۱۳۱). از این نظر، رئیس سنت باید «دین‌شناس» باشد: «عارفاً بالشرایع و السنن المتقدمة» (همو، ۱۹۷۱م: ۶۷). او باید با شریعت و سنتی که پیشینیان وضع کرده‌اند و به واسطه آن به تدبیر و سیاست مدن پرداخته‌اند، آشنا باشد تا بتواند نظام سیاسی عصر خویش را بهتر تدبیر و رهبری کند.

(۴) شرط زمان‌شناسی: برخلاف رئیس اول که برای تدبیر نظام سیاسی و هدایت و رهبری مردم به سوی سعادت، تنها لازم است زمان خود را بشناسد، رئیس سنت و فقیه جامع‌الشرایط افزون بر شناخت عصر خویش و تشخیص مصالح امت معاصر خود، باید شرایط و مقتضیات دوران رئیس اول و رئیس مماثل را هم بشناسد (همو، ۱۹۹۰م: ۵۱). فارابی معتقد است رئیس سنت و فقیه جامع‌الشرایط باید از ویژگی «جودت رأی» و تعقل در همه حوادث واقعه‌ای که عمران و آبادی مدینه و زمان او به آن وابسته است و در سیره پیشینیان نبوده است، برخوردار باشد؛ زیرا او موظف است اصول ثابت و کلیات شریعت را رعایت کند؛ و بداند متناسب با چه زمانی، وضع شده است (همان).

(۵) شرط قدرت‌هدایت: اگرچه رئیس سنت، انسان استثنایی متصل به عقل فعال نیست تا بتواند به طور کامل سعادت و هدایت را برای امت ترسیم کند، ولی در عصر خویش در هرم قدرتی است که فارابی بر مقیاس سلسله‌مراتب هستی در مدینه معماری کرده است؛ لذا به تبع رئیس اول باید بتواند امت را با «جودت ارشاد» به دین و شریعت رئیس اول هدایت کند و چون سطح فکری امت مختلف است، برخی را با برهان و برخی





را با اقناع از راه تمثیل و محاکات ارشاد نماید (همو، ۱۴۰۳ق: ۷۷-۸۳).

(۶) شرط قدرت بر جهاد: این شرط از جمله شرایط مشترک بین رئیس اول، رئیس مماثل و رئیس فقیه است. آنها افزون بر توانایی جسمانی (همو، ۱۹۹۱م، ص ۱۲۷) باید در مباشرت اعمال جنگی به خوبی مقاوم و در این کار ثابت قدم و استوار باشند و این در صورتی محقق می‌شود که صناعت و فنون جنگی را بشناسند (همان: ۱۳۰). سلامت جسمانی و قدرت بر جهاد، هم شرط ثبوتی است و هم شرط اثباتی؛ به این معنا که اگر شخصی واجد همه شرایط ریاست باشد، ولی قادر بر جهاد نباشد، به هیچ وجه نمی‌تواند رئیس بشود و اگر در اثنای ریاست بر اثر ضعف جسمانی قدرت بر جهاد زایل شود، هم ثبوتاً و هم تحققاً شرط و صفت ریاست از بین می‌رود و رئیس منحل می‌گردد. بنابراین، در همه مراحل ریاست استمرار این شرط لازم است؛ زیرا برای سرکوب دشمنان خارجی و تأدیب طاغیان داخلی، رئیس به قدرت نظامی نیاز دارد: «هی القوه علی جوده التدبیر فی قوه الجیوش و استعمال آلات الحرب و الناس الحریبین فی مغالبه الامم و المدن» (همو، ۱۴۰۳ق: ۸۱). قدرت بر جهاد عبارت است از بهترین شیوه تدبیر در به کارگیری سپاهیان و استفاده از سلاح‌ها و ابزار جنگی و مردمان جنگجو برای پیروزی بر سایر امت‌ها و مدینه‌ها.

افزون بر شرایط شش گانه پیش گفته، فارابی برای رئیس سنت و ولی فقیه، شانزده ویژگی طبیعی هم قایل است (مهاجرنیا، ۱۳۸۰الف: ۲۴۰). اوصاف طبیعی، با مقام تحقق و اثبات مرتبطاند و رؤسا در مقام عمل و تدبیر سیاسی باید متصف به آنها باشند. بنابراین در این موارد، بین وظایف رسول الله ﷺ در مقام رئیس اول و امام معصوم علیه السلام در مقام رئیس مماثل با ولی فقیه در مقام رئیس سنت، تفاوتی وجود ندارد. در فلسفه سیاسی فارابی، تبیین رئیس اول و رئیس مماثل به دلیل برخورداری از شرط حکمت، در محدوده فلسفه سیاسی و کلام سیاسی باقی مانده است؛ اما حوزه تبیین ولایت فقیه در مقام ریاست تابعه غیرمماثل به «فقه مدنی» واگذار شده است (همان: ۱۴۸).

۴. رهیافت فقه سیاسی به ولایت فقیه

الف) هویت معرفتی فقه سیاسی

از فقه سیاسی به عنوان یکی از ابواب فقه یا یک گرایش تخصصی یا شاخه‌ای از فقه عمومی و یا به مثابه دانشی جدیدالتأسیس، تعاریف بسیاری ارائه شده است. به موازات تاریخ فقه، همواره بخشی از آن به نام «فقه سیاسات»، عهده‌دار تبیین وظایف سیاسی،

تنظیم و تدبیر جامعه اسلامی و روابط سیاسی آنها با دیگر جوامع بوده است. در مجموع چهار رویکرد مفهومی به فقه سیاسی می‌توان ارائه کرد:

۱. احکام عملی اسلام در باب سیاست و مناسبات سیاسی جامعه اسلامی است.
۲. بخشی از فقه است که به امور سیاسی و وظایف سیاسی مکلفان می‌پردازد.
۳. بابتی از ابواب عملی فقه است که با اداره زندگی مردم ارتباط دارد.
۴. دانش اسلامی بین‌رشته‌ای میان فقه و سیاست است که موضوع آن قدرت سیاسی است و درباره همه مسائل سیاسی نظر دارد.

به لحاظ معرفت‌شناسی، دانش فقه بر مفروضات کلامی مبتنی است (مهاجرنیا: ۱۳۷۷). در گذشته این دو دانش به عنوان فقه اصغر و اکبر در کنار هم بودند و به مرور زمان از هم فاصله گرفتند؛ تا آنجا که کشف بنیادهای اعتقادی و کلامی در احکام فقهی، به تفتن و تأمل بسیار نیاز پیدا کرد. در مقوله ولایت فقیه، هم‌روی و هم‌سویی دو دانش بسیار مشهود است؛ تا آنجا که نوع فقیهان ابتدا با تفتن به جایگاه کلامی آن، به اصل حاکمیت مطلق و انحصاری خداوند اشاره می‌کنند که هیچ‌کس غیر از خدا حاکمیت ندارد و خداوند برای اجرای این حاکمیت ابتدا به رسول مکرم اسلام ﷺ اذن حکومت داده است و این اجازه از طریق او به امامان معصوم علیهم‌السلام رسیده است و در دوره غیبت امام دوازدهم علیه‌السلام برای هدایت و رهبری جامعه به فقیهان واجد شرایط به نحو عام، اجازه ولایت و رهبری تفویض گردیده است. آنها بعد از بیان این فرایند کلامی، وارد شرایط فقهی و قلمروی اختیارات فقیه می‌شوند (شیخ انصاری، ۱۳۹۳: باب ۵۴).

ب) رویکرد فقه سیاسی به ولایت فقیه

بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد به موازات تحول شرایط سیاسی، رویکردهای فقیهانه به نظریه ولایت فقیه نیز دچار تطور شده‌اند. چهار نسل از رویکردهای فقیهانه، حاصل این تطور است. در ادامه با رعایت اختصار به رویکردهای فقیهانه عالمان شیعی به ولایت فقیه اشاره می‌کنیم.

یک - نسل اول رویکردهای فقهی به ولایت فقیه

در مقطع زمانی غیبت صغری امام زمان علیه‌السلام و حدود یک سده بعد از آن، خلأ حضور امام و بحران جانشینی آن حضرت در فضای خفقان آن دوره، از مهم‌ترین دغدغه‌های کلامی و فقهی شیعه بود. تدوین آثار متعدد در باب غیبت و حیرت و سرگردانی شیعه، بیانگر همین دغدغه است.





با عنایت به همین فضای فکری، عالمان بزرگ برای بقای تشیع احساس خطر کردند و در شرایط دشوار خفقان عباسی به فکر تعیین مصداق جانشینی از امام معصوم علیه السلام در چارچوب «ولایت فقیه» برآمدند. شیخ مفید نخستین فقیهی است که به این حقیقت گوشزد می‌کند و به لحاظ اعتقادی، به مشروعیت رهبری فقها در تدبیر امور شیعه تصریح می‌نماید و در چارچوب «اعتقاد کلامی» به تبیین رسوم عملی و فقهی آن می‌پردازد. او اقامه حدود الهی را در انحصار منصوبان معصومان علیهم السلام می‌داند: «من نصوبه لذلك من الامراء و الحکام، و قد فوضوا النظر فيه الى فقهاء شيعتهم مع الامكان» (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق: ۸۱۰). مفید با عنایت به شرایط دشوار سیاسی آن روز، برای نخستین بار «نظریه دولت در دولت» را که مقصود از آن، مشروعیت دولت فقیه از ناحیه امام عصر علیه السلام ذیل دولت نامشروع عباسیان است، مطرح کرد و اعلام نمود: «من تأمر علی الناس من اهل الحق بتمکین ظالم له، و کان امیراً من قبله فی ظاهر الحال، فانما هو امیر فی الحقیقه من قبل صاحب الامر، الذی سوّغه ذلك و اذن له فيه» (همان: ۸۱۳).

با پذیرش این «مبنای کلامی» که فقیه می‌تواند در حاشیه سلاطین جور، از طرف امام معصوم علیه السلام مشروعیت داشته باشد، باب فقهی گسترده‌ای برای ولایت فقها باز شد که از سوی شاگردان شیخ مفید تقویت گردید و به مدت شش قرن تا دوره صفویان در ایران مبنای اعتقادی و فقهی تشیع شمرده می‌شد. برای تقویت همین مبنای شیخ مفید بود که سید مرتضی کتاب *العمل مع السلطان* را نگاشت. آنچه در این رویکرد قابل توجه است، ترسیم جایگاه ولایت فقیه و مسئولیت‌های الهی آن، در چارچوب فرآیند نظام امامت و تأکید بر مشروعیت ولایت به مثابه «مجعول الهی» و «فعل الهی» است.

دو - نسل دوم رویکردهای فقهی به ولایت فقیه

بعد از ششصد سال حاکمیت نظریه «مشروعیت ولایت فقیه در حاشیه سلاطین جور»، با روی کار آمدن سلسله شیعی صفوی، تحول نوینی در ایران اتفاق افتاد. شاهان صفوی از فقهای بزرگ به عنوان مشارکت در حکومت و ولایت دعوت کردند. محقق کرکی نخستین فقیهی است که دعوت آنها را پذیرفت و ضرورت رهبری سیاسی را در قالب «ولایت فقیه» با استدلال عقلی و اعتقادی تبیین نمود. او با تدوین کتاب *جامع المقاصد* اعلام کرد: «فان الفقيه المأمون الجامع لشرایط الفتوى منصوب من قبل الامام». فقیه جامع‌الشرایط به لحاظ «اعتقادی» منصوب از ناحیه امام معصوم علیه السلام است و به لحاظ «فقهی» یاری او برای تشکیل حکومت اسلامی واجب است (محقق کرکی، ۱۴۰۸ق، ۲: ۳۷۱).

کرکی با پذیرش نظریه دولت تلفیقی «فقیه - سلطان عادل مأذون»، رویکرد اعتقادی و فقهی جدیدی به اصل ولایت فقیه به مثابه نایب امام عصر علیه السلام و «مجمعول خداوند» تأسیس کرد. او به لحاظ کلامی و اعتقادی برای خود، مشروعیت سیاسی مستقل از شاهان صفوی قایل بود (همو، ۱۴۰۹ق، ۱: ۱۴۲)، اما با توجه به شرایط، به لحاظ فقهی با شاهان صفوی تعامل داشت.

این رویکرد کلامی و اعتقادی درباره جایگاه ولایت فقیه، مورد پذیرش سلاطین صفوی قرار گرفت و آنها مشروعیت قدرت سیاسی شان را دستوری الهی و منوط به تأیید «نایب امام زمان» نمودند. شاه طهماسب رسماً خطاب به محقق کرکی اعلام کرد: «تو شایسته‌تر از من به سلطنتی؛ زیرا تو نایب امام علیه السلام هستی و من از کارگزاران هستم و به اوامر و نواهی تو عمل می‌کنم» (موسوی خراسانی، ۱۳۹۰ق، ۴: ۳۶۱). نظریه ولایت تلفیقی با سلاطین عادل مأذون، حدود دو قرن در دوره صفویان و یکصد سال پس از آن، به عنوان نظریه غالب تشیع مطرح بود تا آنکه در دوره مدرن تحولاتی در آن به وجود آمد.

سه - نسل سوم رویکردهای کلامی به ولایت فقیه

در پایان قرن سیزدهم، با ورود مدرنیته به جهان اسلام و به‌ویژه ایران، بروز جنگ میان ایران و روس، ورود انگلیسی‌ها به ایران و انعقاد قراردادهای استعماری، شرایطی پدید آمد که عالمان و فقیهان بزرگ شیعی، به‌ناچار در قبال آن واکنش نشان دادند. سرسختی دستگاه سلطنت قاجاریه در مقابل علما، زمینه‌ساز نهضت مشروطیت شد که در آن، نوعی سازش میان دستگاه سلطنت با علما پدید آورد و نظریه محقق کرکی مجدداً مطرح گردید؛ با این تفاوت که در دوره محقق کرکی، شاهان صفویه به دلخواه خود از فقیهان دعوت به همکاری نمودند، در حالی که در دوره قاجاریه با قیام علما و قتل ناصرالدین شاه، دستگاه سلطنت حاضر به تعامل شد. به همین دلیل، عمده دغدغه علما محدود و مشروط کردن شاه بود و در قالب نظریه تلفیقی «فقیه - شاه مشروط» مطرح شد. نائینی در تنبیه الامه و تنزیه المله دنبال ولایت مستقل فقیه است، اما وقتی آن امکان‌پذیر نیست، درصدد حضور فقیهان مشروع در دستگاه سیاسی تملیکیه برمی‌آید. تلاش ایشان و سایر فقها این بود که ابتدا جایگاه اعتقادی این نظریه را تثبیت کنند؛ لذا افزون بر تقریر نظری ولایت فقیه، اصرار داشتند در قانون اساسی، تمام مشروطیت را در بستر پارادایم و اندیشه مهدویت که از مباحث کلامی است، قرار دهند. برای این منظور در اصل دوم قانون اساسی، هم اصل مشروطیت را تحت توجه و تأیید امام زمان علیه السلام معرفی کردند و هم تصریح نمودند که همه





قوانین و مقررات کشور باید منطبق با مکتب اهل بیت علیهم السلام باشد. در اصل اول تصریح دارد که مذهب رسمی ایران، اسلام و طریقه حقه جعفریه اثنی عشریه است و پادشاه ایران هم باید - به لحاظ کلامی - معتقد و - به لحاظ فقهی - مروج این مذهب باشد. بنا بر اصل ۷۱ عدول مجتهدان جامع الشرایط هم بر همه امور نظارت دارند و بر اساس دو اصل ۲۰ و ۲۱ دین و شریعت، اصل ثابت قوانین مشروطه است که هرگز در آن بازنگری و تغییری نباید صورت بگیرد. اگرچه نظریه تلفیقی فقیه - شاه مشروط، در مقام عمل به طور کامل محقق نشد و در نطفه خفه گردید، اما به لحاظ قانونی تا انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ مبنای زمامداری در ایران به شمار می آمد.

چهار - نسل چهارم رویکردهای کلامی به ولایت فقیه

با وقوع انقلاب اسلامی، تلاش جدیدی در بازسازی نیابت و جانشینی امام غایب علیه السلام از منظر اعتقادی صورت گرفت. نخستین جهت گیری در این خصوص، ارتقای معرفتی نیابت فقیه از محدوده «فقه سیاسی» به «کلام سیاسی» بود. فقهای معاصر از دیدگاه فقهی حسیه گرایان که نیابت را در حد «اباحه تصرف در امور حسیه» می دانستند، عبور کردند و همچنین از آرای کسانی که «ولایت را بر امور حسیه» (شیخ انصاری، ۱۳۹۳ م، ۳: ۵۵۳) آن هم به صورت مضیق در احکام شرعی و قضایی منحصر کرده بودند، گذشتند. آنها با تردید در فتاویی که اخذ خراج را از سوی فقیه منع می کرد و با برداشتن حکم وجوب از آن یا پرداخت آن به حاکم جائز (نجفی، ۱۳۶۷، ۲۲: ۱۹۵)، اخذ خراج را به نحو اباحه بر اساس شبهه مصداقی می دانست، آن را مردود اعلام نمودند و شبهه در سهم امام از خمس، اجرای حدود، انفال و اقامه نماز جمعه را سزاوار ندانستند.

تلاش این دسته از فقها به بازسازی جایگاه و «حقیقت اعتقادی» نیابت انجامید و اختیارات سیاسی فقیه را بر اساس ادله عقلی و نقلی گسترش داد. برجسته سازی حقیقت نیابت عامه به قدری اهمیت پیدا کرد که منکر ولایت فقیه، به عنوان منکر امری ضروری تلقی گردید و مخالف با نظر عموم فقها شمرده شد.

ارتقای حوزه «نیابت فقیه» به عرصه باورهای اعتقادی و کلامی در حد «فعل الله»، این سؤال و دغدغه را گسترش داد که: آیا خداوند درباره حکومت در عصر غیبت دستور خاصی داده و تکلیفی معین کرده است یا خیر؟ اگر از حیث کلامی ثابت شود خداوند فقیه عادل را در عصر غیبت امام عصر علیه السلام بر امت ولایت داده است، آن گاه نتایج فقهی «وظیفه فقیه» در انجام مسئولیت و «وظیفه اطاعت مردم» از او در عرصه فقه سیاسی



مطرح می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۹۵: ۱۴۱-۱۴۳). امام خمینی پیش از تحلیل ادله نقلی و استدلال فقهی حسب «قاعده کلامی لطف»، معتقد است ولایت فقیه تداوم امامت است: «فما هو دلیل الإمامة، بعینه دلیل علی لزوم الحكومة بعد غیبة ولی الأمر عجل الله تعالی فرجه الشریف» (امام خمینی، ۱۳۷۶: ۲: ۶۱۹) و علاوه بر «مقام دلیل»، در «مقام عمل» هم معتقد است محدوده ولایت فقیه، دایرمدار فهم ولایت معصوم علیه السلام است: «فللفقیه العادل جمیع ما للرسول والائمة علیهم السلام مما یرجع الی الحكومة والسیاسة ولا یعقل الفرق» (همان: ۴۶۷). بنابراین، همان‌طور که لطف خدای متعال به بندگان اقتضا کرد قوانین هدایت‌بخش را از طریق پیامبر و جانشینانش اجرا نماید، همین امر مقتضی آن است که در عصر غیبت، امت را سرگردان رها نکند و «استمرار زندگی سیاسی»، «لزوم بقای شریعت» و «ضرورت وجود امامت و رهبری» به دوره حضور اختصاص ندارد. وجود این سه عنصر سبب شده است تا شیوه استدلال متکلمان بر ضرورت رهبری، ابتدا بر پایه قاعده لطف استوار باشد (صافی گلپایگانی، ۱۴۱۵ق: ۱۲). امام خمینی برای تبیین دیدگاه فقهی خویش به استدلال‌های متکلمان ذیل روی آورده است:

- (۱) **جامعیت احکام اسلام:** باور به جامع بودن دین اسلام یکی از مبانی اعتقادی ولایت فقیه است و نقش زیربنایی در پیدایی این نظریه دارد (امام خمینی، ۱۳۷۶: ۲: ۶۱۸).
- (۲) **جاودانگی احکام اسلام:** احکام الهی در همه زمینه‌های مالی، سیاسی، حقوقی تا روز قیامت جاودانه هستند و نسخ نشده‌اند (همان: ۶۱۹).
- (۳) **ضرورت اجرای احکام اسلام و تشکیل حکومت:** جاودانگی و جامعیت اسلام، مستلزم حکومت است و به زمان حضور معصوم اختصاص ندارد و نیازی دائمی است (همان).

(۴) **ضرورت علم و عدالت حاکم اسلامی:** اجرای احکام اسلام بر فقاہت و عدالت حاکم اسلامی مبتنی است؛ زیرا اگر فقاہت نباشد، تشخیص حکم خدا ممکن نخواهد بود، و اگر عدالت نباشد، اجرای حکم خدا به‌درستی صورت نمی‌گیرد (همان: ۶۲۳).

فقه‌های معاصر استدلال بر نیابت را فراتر از روایات برده‌اند؛ تا آنجا که «تصور آن را موجب تصدیق آن می‌دانند» (همو، ۱۳۷۵، ص ۳). جالب است که مرحله تصور را تنها در بخش احکام فقهی نمی‌دانند، بلکه حوزه اعتقادات را مقدم بر احکام می‌بینند؛ به این معنا که «هرکس عقاید و احکام اسلام را، حتی اجمالاً دریافته باشد، چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور آورد، بی‌درنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد



شناخت» (همان). با توجه به ارتقای سطح موضوع از سطح وظیفه به سطح اعتقاد، دیگر صرف روش نقلی برای نیابت کافی نیست و بالطبع نیازمند استدلال عقلی است. آنها در روش عقلی به دو طریق موضوع را بررسی می‌کنند:

طریق اول: روش هستی‌شناختی نیابت

در این رویکرد با ابتدای اصل و فرع، به بازسازی دو پدیده «اصالت و نیابت» می‌پردازند و جایگاه و هستی ولایت فقیه را فرع ولایت اصلی معصوم علیه السلام قرار می‌دهند و با تسری بنیادهای عقلانی امامت به نیابت، موضوع را از دایره استدلال‌های رایج فقهی و نقلی خارج می‌کنند و به سمت ضروریات و بدیهیات عقلی می‌کشانند. به همین دلیل، به طرح «ولایت اعتباری ذیل ولایت تکوینی»، «نیابت ذیل امامت»، «فقیه ذیل امام» و «عصر غیبت ذیل عصر حضور» روی آورده‌اند و به موارد ذیل توجه کرده‌اند:

وحدت اثباتی در اصل و فرع: همان دلایلی که لزوم رسالت و امامت را اثبات می‌کند، عیناً لزوم حکومت را در عصر غیبت نیز شامل می‌شود؛ زیرا قاعده عقلی تخصیص‌بردار نبوده، مخصوص زمان و مکان خاصی نیست (همان).

وحدت قلمرو اصل و فرع: اگر فقیه عادل در عصر غیبت به پا خاست و تشکیل حکومت داد، همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در امر اداره جامعه داشت، داراست و بر همه لازم است از او اطاعت کنند (همان).

وحدت ضرورت اصل و فرع: این اتحاد از راه‌های مختلفی مانند مذاق شریعت، روح کلی حاکم بر احکام اسلامی و آموزه‌های دینی فهمیده می‌شود.

عصمت اصل و عدالت فرع: طبیعت طرز حکومت اسلامی که حکومتی مبتنی بر قانون است، اقتضا می‌کند زمامدار آن دارای دو صفت علم به قانون و عدالت باشد (همان). سنخ ولایت معصوم، تکوینی و تشریحی است؛ در حالی که ولایت نایب، اعتبار عقلایی است (همان: ۴۱).

طریق دوم: روش غایت‌شناختی نیابت

همان‌طور که اشاره شد، امام خمینی با استفاده از مذاق شریعت، روح کلی حاکم بر احکام اسلامی و آموزه‌های دینی، به این نتیجه رسید که تصور اینها موجب «تصدیق ضرورت ولایت فقیه و بداهت آن است» (همان: ۳) و در تشریح ماهیت این تصور در عصر غیبت امام دوازدهم علیه السلام و ضرورت حکومت و ولایت فقیه، به مواردی اشاره کرد:

(۱) اسلام دین و قانون زندگی است که برای اصلاح و سعادت بشر آمده است (همان:

ص ۴-۱۷). دین از سیاست جدا نیست و اسلام از اول ظهورش دنبال اداره جامعه و زندگی سیاسی انسان‌ها بوده است (همان: ۱۵-۱۴).

(۲) تدبیر و اداره جامعه اسلامی نیازمند قانون الهی است، اما صرف «قانون الهی» کافی نیست و جامعه نیازمند دستگاه اجرا و اداره و تشکیلات حکومتی و مؤسسات اجرایی است (همان).

(۳) اجرای اسلام و قوانین اسلامی و نظام‌های مالی، دفاعی، حقوقی و جزایی بدون تشکیلات حکومتی و حاکم اسلامی امکان‌پذیر نیست (همان: ۲۰-۲۵).

(۴) بدون حکومت و تشکیلات حکومتی، اختلال نظام پیش می‌آید و جامعه به هرج و مرج می‌انجامد (همان: ۱۹).

(۵) لزوم مبارزه با ستمگران و نجات مظلومان و محرومان، نیازمند تشکیلات اجرایی و نظام سیاسی است (همان: ۲۷-۲۸).

(۶) تشکیل حکومت برای حفظ وحدت مسلمین، ضروری است (همان: ۲۷-۲۶).
(۷) استمرار احکام اسلام و عمل به سنت پیامبر اسلام ﷺ و سیره امیرمؤمنان علیه السلام و بقای جامعه اسلامی، جز با دستگاه و تشکیلات حکومتی امکان‌پذیر نیست (همان، ص ۱۷-۲۹).

(۸) ضرورت عمل به حکم ارشادی روایات اسلامی در پیروی از حکم عقل، نیاز به ولایت فقیه در عصر غیبت را ضروری می‌کند (همان: ۲۹).
استدلال به حکم عقل در ضرورت‌های فوق نشانه آن است که نیابت و ولایت فقیهان در عصر غیبت، حکمی نقلی و تعبدی نیست، بلکه قوام ملک و ملت و ضرورت عقلی دین و زندگی به آن وابسته است.

۵. نتیجه

دستیابی به رویکردهای متکلمان شیعی در خصوص «ولایت فقیه»، ما را واداشت تا به عرصه سه دانش اسلامی «فلسفه سیاسی»، «کلام سیاسی» و «فقه سیاسی» وارد شویم. هر سه دانش به‌خوبی از عهده تبیین آن برآمده‌اند؛ با این تفاوت که به دلیل نزدیکی دو دانش کلام و فقه که در گذشته به آن دو «فقه اکبر و فقه اصغر» گفته می‌شد، بخش زیادی از رویکردهای متکلمان را به موضوع باید در پیش‌فرض‌های اعتقادی و مبانی نظری فقیهان جست‌وجو کرد؛ به همین دلیل، رویکردهای فقیهان به مقوله «نیابت» و ولایت فقیه دارای دو بخش «کلامی و فقهی» است که با دقت نظر، قابل تمایز‌گذاری



هستند. همان‌طور که تمایز رویکرد کلام سیاسی با رویکرد فلسفه سیاسی، عمدتاً در هست‌ها و نیست‌های توصیفی و هنجاری است و اینکه متکلمان در کنار روش عقلی، از منابع نقلی هم بهره می‌گیرند. مثلاً نگاه حکیم فارابی، فیلسوف شیعی به «ولایت فقیه» ناشی از رویکرد اعتقادی و هنجاری وی است.

موضوعاتی از سنخ این تحقیق با دو پیچیدگی خاص مواجه‌اند:

اول) به خصیصهٔ موضوع محوری تحقیق، یعنی «ولایت فقیه» بازمی‌گردد که به لحاظ معرفتی هم در دانش فقه سیاسی موضوع شناخته شده و محوری است. جمعی از عالمان شیعی جایگاه اولیه آن را به علم کلام برگردانده‌اند و معتقدند مشروعیت جعل ولایت برای فقیه در عصر غیبت، به اراده و «فعل الله» برمی‌گردد. از طرفی، مطلوبیت عقلی و مشروعیت شرعی «رئیس سنت» و ولایت فقیه از اموری است که فیلسوفان شیعی بر آن تصریح کرده‌اند.

دوم) به رویکردهای کلام سیاسی بازمی‌گردد که دست‌کم در سه دانش حضور دارد: یکی در خود علم کلام، دیگری در فلسفه سیاسی اسلامی و سوم در فقه سیاسی. در این تحقیق تلاش شد «ولایت فقیه» در افق سه دانش ملاحظه شود.



منابع

- ابن ادریس (۱۳۹۰)، کتاب السرائر، قم: انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین.
- افضلی، جمعه خان (۱۳۸۶)، «کلام اسلامی»، فصلنامه معارف عقلی، شماره
- امام خمینی (۱۳۷۶)، کتاب البیع، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام.
- _____ (۱۳۷۵)، ولایت فقیه، تهران: امیرکبیر.
- بهروز لک، غلامرضا (۱۳۷۸)، «بررسی نسبت نظریه ولایت مطلقه فقیه با مبانی کلام سیاسی کلاسیک شیعه»، در: مجموعه مقالات امام خمینی و حکومت اسلامی؛ پیشینه و دلایل، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____ (۱۳۸۳)، شیعه شناسی، شماره ۵.
- _____ (۱۳۸۳)، «کلام سیاسی»، علوم سیاسی، شماره ۲۸.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۵)، ولایت فقیه ولایت عدالت و فقاہت، قم: مرکز نشر اسراء.
- حلّی، حسن بن یوسف (بی تا)، تذکرة الفقهاء، قم: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث.
- حنفی، حسن (۱۹۸۸م)، من العقیده الی الثوره، المجلد الاول: المقدمات النظریه، بیروت: دار التنویر و المركز الثقافی الدینی للطباعة و النشر.
- ربانی گلپایگانی، علی (بی تا)، خلافت و امامت در کلام اسلامی، قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام.
- شهرستانی (۱۹۸۶م)، الملل و النحل، تحقیق سید محمد گیلانی، بیروت: دارصعب.
- شهید ثانی (۱۴۱۳ق)، مسالک الافهام، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه.
- شیخ مفید (۱۴۱۳ق)، المقنعه، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.
- شیخ انصاری، مرتضی (۱۳۹۳)، مکاسب، تحقیق و تعلیق سید محمد کلانتر، نجف: جامعه النجف الدینیة.
- صفایی، سید احمد (۱۳۷۴)، علم کلام، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ ششم.
- طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن (۱۴۱۷ق)، الغیبه، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه، چاپ دوم.
- علم الهدی، سید مرتضی (۱۳۸۳)، امامت و غیبت (المقنعه فی الغیبه)، قم: انتشارات مسجد جمکران.
- _____ (ربیع الآخر ۱۴۱۲)، «المقنعه فی الغیبه»، تحقیق السید محمدعلی الحکیم، تراثنا، شماره ۲۷.
- فارابی، ابونصر (۱۹۹۱م)، آراء اهل المدینة الفاضلة، تحقیق البیر نصری نادر، بیروت: دارالمشرق.
- _____ (۱۳۴۸)، احصاء العلوم، ترجمه حسین خدیوچم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- _____ (۱۴۰۳ق)، تحصیل السعادة، تحقیق جعفر آل یاسین، بیروت: دارالاندلس.
- _____ (۱۹۹۰م)، الحروف، تحقیق محسن مهدی، بیروت: دارالمشرق.
- _____ (۱۹۶۴م)، السیاسة المدنیة، تحقیق فوزی متری نجار، بیروت: مطبعة الكاثولیکیه.



- (۱۹۷۱م)، فصول منتزعة، تحقيق فوزى مترى نجار، بيروت: دارالمشرق.
- (۱۹۶۷م)، الملة، تحقيق محسن مهدي، بيروت: دارالمشرق.
- كوئينتن، أنتوني (۱۳۷۱)، فلسفه سياسى، ترجمه مرتضى اسعدى، تهران: الهدى، چاپ اول.
- محقق كركى (۱۴۰۸ق)، جامع المقاصد، قم، مؤسسه آل البيت عليه السلام.
- (۱۴۰۹ق)، رسائل الكركى، تحقيق الشيخ محمد الحسون، قم: مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى.
- مطهرى، مرتضى (۱۳۶۵)، آشنایى با علوم اسلامى، بخش كلام، قم: انتشارات اسلامى.
- مهاجرنيا، محسن (۱۳۸۰الف)، اندیشه سياسى فارابى، قم: بوستان كتاب.
- (۱۳۸۰ب)، دولت در اندیشه سياسى فارابى، تهران: مؤسسه فرهنگى دانش و اندیشه معاصر.
- (۱۳۷۷)، «فقه و رهبرى در اندیشه سياسى فارابى»، علوم سياسى، شماره ۱.
- مودودى، ابوالاعلى (۱۳۶۴)، خلافت و ملوكيت، ترجمه خليل احمد حامدى، پاوه: فرهنگ قرآن و بيان.
- موسوى خوانسارى، محمدباقر (۱۳۹۰ق)، روضات الجنات، قم، مكتبة اسماعيليان.
- نجاشى، احمد بن على (۱۴۰۷ق)، الرجال، قم: مؤسسة النشر الاسلامى.
- نجفى، محمدحسن (۱۳۶۷)، جواهرالكلام فى شرح شرائع الاسلام، تهران: دارالكتب الاسلاميه.
- نعمانى، محمد بن ابراهيم (۱۳۶۳)، الغيبة، ترجمه سيد احمد فهري زنجانى، تهران: اسلاميه.
- يزدى مطلق، محمود فاضل (۱۳۸۱)، امامت پژوهى: بررسى ديدگاه اماميه، معتزله و اشاعره، مشهد: دانشگاه علوم اسلامى رضوى.

